

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال یازدهم، شماره چهل و دوم، تابستان ۱۳۹۸

## پژواک برخی اندرزهای پیشینیان در کتاب قابوس‌نامه

دکتر عصمت خوئینی\* - سجاد رحمتیان\*\*

### چکیده

قابوس‌نامه، نوشته گران‌سنگ عنصرالمعالی کیکاووس، از برجسته‌ترین و مهم‌ترین آثار است که پس از اسلام در حوزه ادبیات تعلیمی و در پند و اندرز مخاطبان نوشته شده است. این کتاب چونان دایره‌المعارف ارزشمندی است که بسیاری از آداب و رسوم و نیز شرایط و خصوصیات جامعه ایران عصر نویسنده در آن بازتاب یافته است. بالطبع عنصرالمعالی در بیان اندرزهای بی‌شمار آن، که در موضوعات گوناگون ایراد شده‌اند، مانند سایر نویسندگان آثار اندرزی، تحت‌تأثیر برخی اندرزنامه‌ها و منابع پیش از خود قرار داشته است و به شیوه‌های مختلف از مطالب آن‌ها سود جسته است. در همین راستا، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با بررسی و برابرنهاد اندرزهای قابوس‌نامه با آثار پیشینیان، برخی منابع و مآخذ مؤثر در اندرزهای آن را کشف و استخراج کند. از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش نیز می‌توان به تأثیرگذاری قابل توجه منابعی همچون اندرزهای آذرباد مارسپندان، پندنامه انوشیروان، آداب ابن‌مقفع و اشعار بوشکور بلخی بر اندرزهای قابوس‌نامه اشاره کرد.

### واژه‌های کلیدی

قابوس‌نامه، اندرزنامه‌نویسی، پند و اندرز، عنصرالمعالی، مآخذشناسی.

khoeini123@tmu.ac.ir

rahmati65sajad@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۸/۱/۲۹

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران

تاریخ وصول ۹۷/۱۰/۲۲

## ۱. مقدمه

از جمله قدیمی‌ترین مباحث و موضوعاتی که در فرهنگ و ادبیات ایرانی به‌طور ویژه‌ای بدان پرداخته شده، حوزه ادب تعلیمی و «پند و اندرز» است و آن «گفته نغز و کوتاهی است که تجربه و رهاورد و آزمون سخت و بزرگ و مهمی را در راه زیستن و آزمودن گیتی به اختصار بیان می‌کند و غرض از این گفتن و نوشتن آموختن است و هشدار دادن، به این امید که سودمند افتد» (مزدایور، ۱۳۸۶: ۱۱). اگر سیر و پیشینه اندرزگویی در ایران را بررسی کنیم خواهیم دید که در میان قدیمی‌ترین آثار برجای مانده از ایران باستان (نظیر برخی کتیبه‌های شاهان هخامنشی) نیز می‌توان شاهد حضور پندها و اندرزها بود و دیگر اینکه بخش بزرگی از آثار نوشتاری برجای مانده از این دوران، اندرزنامه‌ها و پندنامه‌هایی است که از سوی بزرگان دینی و سیاسی کشور خطاب به مخاطبانی خاص و یا عموم مردم بیان شده‌اند. اهمیت و توجه به اندرزگویی در این دوره به‌حدی است که باید با سخن شائلول شاکد در این باره هم‌رأی شویم که می‌گوید: «ادبیات اندرزی در ایران باستان، خواه به‌صورت تک‌جمله‌ها یا حکایت‌های کوتاه تمثیلی یا گفت‌وگوهای میان جانوران و دیگر عناصر طبیعت، یا جز این‌ها خاستگاهی دارد همچون دربارها و آتشکده‌ها یا معابد و هیاکل یا سایر مکان‌هایی که تجلیگاه عقل انسانی و خرد قومی پنداشته شده است» (کریمی حکاک، ۱۳۶۸: ۶۴۸).

این رویه یعنی توجه به اندرز و اندرزگویی، پس از اسلام نیز ادامه یافته است و در این دوره و از همان آغاز، بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی بدان دلستگی نشان داده و در این زمینه میراثی ارزشمند را از خود به یادگار نهاده‌اند. برای مثال، ابیات زیر از حنظله بادغیسی و ابوسلیک گرگانی، که از نخستین شاعران پارسی‌گوی به‌شمار می‌روند، ماهیتی تعلیمی دارند:

|                          |                             |
|--------------------------|-----------------------------|
| شو خطر کن ز کام شیر بجوی | مهتری گر به کام شیر در است  |
| یا چو مردانت مرگ رویاروی | یا بزرگی و ناز و نعمت و جاه |

\*\*\*

|                           |                             |
|---------------------------|-----------------------------|
| به که آب روی ریزی در کنار | خون خود را گر بریزی بر زمین |
|---------------------------|-----------------------------|

بت پرستیدن به از مردم پرست      پند گیر و کار بند و هوش دار

(فروزانفر، ۱۳۸۷: ۱۸-۱۷)

اما در این میان، یکی از بزرگ‌ترین نویسندگانی که به موضوع اندرزگویی اهتمام ویژه‌ای داشته، عنصرالمعالی کیکاووس، نویسنده‌ی توانای قرن پنجم هجری است. آگاهی ما درباره‌ی وی چندان کامل نیست و بخشی از اطلاعات ما از وی و خاندانش از لابه‌لای مطالب کتاب *قابوس‌نامه* وی به دست می‌آید. آنچه در این باره به‌طور قطع می‌توان گفت اینکه «وی از زیاریانی است که بعد از منوچهر بن قابوس و علی‌الخصوص پس از غلبه‌ی ترکمانان سلجوقی بر ایران، حکومت مستقلی نداشته و تنها به‌عنوان امیرزادگان و مقتدرین محلی در قسمتی از طبرستان و به قول ابن اسفندیار در کوهستانات باقی مانده بودند» (صفا، ۱۳۶۹: ج ۲، ۸۹۸). از وی کتابی با نام *قابوس‌نامه* (در برخی منابع *نصیحت‌نامه*)<sup>۱</sup> برجای مانده که آن را در پند و اندرز فرزندش، گیلان‌شاه نوشته است. این اثر که به‌راستی می‌توان آن را یکی از ارزشمندترین و مهم‌ترین اندرزنامه‌های مشهور پس از اسلام در ایران دانست، در ۴۴ باب آراسته شده و هر باب آن درباره‌ی یک موضوع کلی نگاشته شده است و در خلال آن هم می‌توان به بسیاری از آداب و رسوم و شرایط گوناگون جامعه‌ی ایران آن دوران و هم برخی ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی نویسنده‌ی آن، یعنی عنصرالمعالی پی برد.

همان‌طور که اشاره شد، «این کتاب در ۴۴ باب و هر بابی مشتمل بر حکایاتی دلپذیر به رشته‌ی تحریر کشیده شده و در هر بابی چنان است که گویی خداوندش سالیان دراز در آن پیشه خوض کرده و در آن لُجه غوص نموده است، از شغل پادشاهی و سپهسالاری گرفته تا بازرگانی و عیارپیشگی و درویشی داد سخن داده و راه حقیقی و راست به خواننده نموده است» (بهار، ۱۳۹۰: ج ۲، ۱۲۸). *قابوس‌نامه* را نه تنها از منظر سبک ادبی آن و یا به دلیل اندرزها و پندهای آموزنده‌ی آن، بلکه به سبب آشنایی با فضای حاکم بر جامعه‌ی آن دوران ایران نیز می‌توان خواند؛ چه «توجه وی به زندگانی عملی و تجارب حیات سبب شده که هر موضوعی در این کتاب از نظر عمل و واقع‌بینی مطرح شود. اعتدال، خردپیشگی، آگاهی از روحیات و طبایع مردم، نکته‌یابی و نکته‌بینی نویسنده، مطالب

پرمغز و سودمندی را از مظاهر اوضاع اجتماعی آن عصر در کتاب عرضه داشته است؛ به خصوص در آیین ملک‌داری و نیز برخی از مسائل دنیای سیاست در آن روزگار» (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

عنصرالمعالی در آغاز کتاب، خود بدین نکته اشاره می‌کند که آن را برای راهنمایی و تربیت فرزندش، گیلان‌شاه نوشته است تا پس از وی، آن را سرلوحه زندگی‌اش قرار دهد. شاید مخاطب خاص این کتاب گیلان‌شاه باشد، اما باید دانست که علاوه بر این مخاطب خاص، وی نیز به مانند سایر اندرزگویان، مخاطب یا مخاطبان دیگری را نیز برای این کتاب متصور بوده است؛ در حقیقت، در این باره می‌توان گفت: «کیکاووس بن وشمگیر، غزالی، سنایی و نظامی سخت کوشیده‌اند تا کارشان به گونه‌ای آرمانی همه انسان‌ها را در بر بگیرد، هرچند که به شکل ملموس فقط کسانی را که مهم‌ترین اشخاص جامعه به شمار می‌آمده‌اند مورد خطاب قرار داده‌اند» (فوشه‌کور، ۱۳۷۷: ۲۱۱).

بی‌شک هر شاعر و نویسنده بزرگی در آثارش تحت‌تأثیر منابع و آثار پیش از خود در آن زمینه قرار دارد و مستقیم یا غیرمستقیم از آن‌ها استفاده می‌کند؛ این قضیه به‌ویژه در حوزه آثار اندرزی نمود بیشتری دارد؛ زیرا در این حوزه معنی‌آفرینی به حداقل می‌رسد و معانی و مضامین همان‌هایی است که قبلاً گفته شده است. عنصرالمعالی نیز از این امر مستثنی نبوده و بالطبع وی نیز در بیان پند و اندرزهای *قابوس‌نامه* مستقیم یا غیرمستقیم از مطالب و محتوای منابع تعلیمی پیش از خود بهره برده است. با این حال «آشکار است که کیکاووس نمی‌خواسته است اندرزنامه‌های منسوب به شخصیت‌های بزرگ را بازنویسی کند و چنین می‌نماید که مؤلفان بزرگ عرب را هم نمی‌شناخته است؛ او به گونه‌ای کاملاً شخصی منتخباتی را که در اختیار داشته است واری و سبک و سنگین می‌کرد، و توانسته است سخن خود را به اندرزهای خاص خویش در قالب شعر بیارید» (فوشه‌کور، ۱۳۷۷: ۲۲۴). دلیل دیگر استفاده عنصرالمعالی از منابع پیش از خود در این است که وی کوشیده تا در زمینه‌های گوناگون فردی، سیاسی، اجتماعی، دینی و... مخاطب خویش را اندرز دهد و در این زمینه، کتاب جامعی را از خود به یادگار بگذارد؛ در نتیجه وی نمی‌توانسته تنها به یافته‌ها و تجارب شخصی خود در این راه بسنده کند و

به همین منظور به منابع اندرزی پیش از خود نیز نظر ویژه‌ای داشته و از مطالب آن‌ها در جای جای مطالب قابوس‌نامه استفاده کرده است؛ و شاید بهتر باشد که در این باره بگویم که وی برخی اندرزهای گذشتگان را با برخی دیگر که خود در زندگی خویش به آن‌ها رسیده است، درآمیخته و از ترکیب آن‌ها کتاب قابوس‌نامه را با سبک خاص خویش نوشته است.

در همین راستا، پژوهش حاضر می‌کوشد تا آبشخور مآخذ پاره‌ای اندرزهای قابوس‌نامه را با غور و تعمق در آثار پیشینیان، که به صورت ویژه به موضوع اندرز اختصاص یافته‌اند، کشف و استخراج کند و در این میان به دو حوزه کلی اندرزهای پهلوی و آثار شاعران پیش از عنصرالمعالی پرداخته شده است.

#### ۱-۱. روش پژوهش

در این پژوهش، نخست مضامین و تعبیر اندرزی قابوس‌نامه استخراج و طبقه‌بندی شد، سپس به مطالعه و بررسی منابع پیش و پس از اسلام (تا پیش از عنصرالمعالی) که کمابیش به موضوع اندرزگویی اختصاص یافته بودند، پرداخته شد و اندرزهای آنان نیز استخراج و دسته‌بندی گردید. پس از آن سعی شد تا با استفاده از این مضامین و تعبیر دسته‌بندی‌شده، اشتراکات اندرزی میان قابوس‌نامه و سایر آثار پیش از آن کشف و استخراج شود. در پایان نیز منابعی به‌عنوان مآخذ تأثیرگذار بر برخی اندرزهای قابوس‌نامه معرفی شد که شواهد و نمونه‌های کافی برای اثبات آن وجود داشته باشد و صرف وجود یکی دو مورد شباهت ضعیف ملاک کار قرار نگیرد؛ چه در این صورت می‌توان آن را بر سبیل توارد، تشابه موضوعی و... قلمداد کرد.

#### ۲-۱. پیشینه پژوهش

بر اساس بررسی‌های صورت گرفته توسط نگارنده، در میان آثار پژوهشی‌ای که تاکنون درباره کتاب قابوس‌نامه به نگارش درآمده‌اند، تنها در چند مقاله به صورت مستقیم و غیرمستقیم به موضوع اندرزنامه نویسی و نیز تأثیرپذیری قابوس‌نامه از آثار پیشینیان پرداخته شده است:

– «بررسی دیدگاه‌های تربیتی ایرانیان باستان در قابوس‌نامه» (سبزیان‌پور، ۱۳۹۲)؛ که

در آن برخی منابع عربی سده‌های نخستین که خود نیز تا حد زیادی تحت‌تأثیر آثار ایرانی قرار داشته‌اند، به‌عنوان برخی منابع تأثیرگذار بر اندرزهای قابوس‌نامه معرفی شده‌اند. تازگی و تفاوت مقاله پیش رو بر این مقاله در این است که در آن به بازتاب اندرزنامه‌های پهلوی و نیز اشعار چند شاعر پیش از عنصرالمعالی بر اندرزهای قابوس‌نامه پرداخته شده است.

- «تأثیر اندرزهای شاهان ساسانی بر آرای تربیتی عنصرالمعالی در قابوس‌نامه» (ایمانپور و همکاران، ۱۳۹۷)؛ که در آن به بررسی پاره‌ای اندرزهای شاهان ساسانی و تأثیرشان بر قابوس‌نامه پرداخته شده است.

- «بررسی آموزه‌های اخلاقی آفرین‌نامه ابوشکور بلخی با نگاهی به میزان تأثیر آن بر قابوس‌نامه» (مهدوی و تقی‌زاده، ۱۳۹۷)؛ که همان‌گونه که از عنوان آن پیداست به بررسی بینامتنی میان قابوس‌نامه و آفرین‌نامه پرداخته شده است.

- «وجوه تشابه برخی مؤلفه‌های فرهنگی قابوس‌نامه با متون اوستایی و پهلوی» (اسماعیلی، ۱۳۹۵)؛ که در آن به بررسی هفت مؤلفه کلی فرهنگی در قابوس‌نامه و پیوستگی آن با برخی متون اوستایی و پهلوی پرداخته شده است.

- «قابوس‌نامه عنصرالمعالی و جریان اندرزنامه‌نویسی سیاسی در ایران دوران اسلامی» (الهیاری، ۱۳۸۱)؛ که در آن ابواب سی و هفتم تا چهل و دوم کتاب قابوس‌نامه که مربوط به مناصب مهم در حوزه قدرت سیاسی است، به‌منظور شناخت خرد و دانش سیاسی نویسنده آن بررسی شده است.

- «جایگاه قابوس‌نامه در قلمرو ادبیات تعلیمی» (الهامی، ۱۳۹۱)؛ که در آن به برخی ویژگی‌های خاص عنصرالمعالی و نیز برخی موضوعات اصلی کتاب قابوس‌نامه پرداخته شده است.

- «اندرزهای عنصرالمعالی در قابوس‌نامه و مقایسه آن با نظریات تربیتی ژان ژاک روسو» (خاتمی و رفیعی، ۱۳۹۰)؛ همان‌طور که از عنوان آن نیز برمی‌آید تحقیقی است تطبیقی، میان اندرزهای عنصرالمعالی در قابوس‌نامه و ژان ژاک روسو در کتاب امیل.

## ۲. تأثیر اندرزهای پهلوی بر قابوس‌نامه

در این قسمت با ذکر نمونه‌هایی، تأثیرپذیری عنصرالمعالی از برخی اندرزهای پهلوی نشان داده خواهد شد؛ بالطبع موارد تأثیرپذیری به مراتب بیشتر از موارد ذکر شده است، اما به دلیل پرهیز از طولانی شدن بیش از حد مقاله، از ذکر آن‌ها چشم‌پوشی شده است.

### ۲-۱. در منع نیکی کردن به ناسپاسان

نیکی کردن به مردمان همواره امری پسندیده تلقی شده، اما عنصرالمعالی نیز به‌مانند برخی اندرزگویان دیگر برای آن یک استثنا قائل شده و آن نیکی کردن در حق مردمان ناسپاس است؛ زیرا آن‌ها قدر این نیکی و محبت را نمی‌دانند:

- «با ناسپاسان نیکی کردن از خیرگی بود» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۵).

- «با مردمان ناسپاس مردمی کردن چون تخم بود که به شورستان افگنی» (همان: ۲۹).

ریشه این اندرز را می‌توان در میان برخی اندرزنامه‌های پهلوی و از جمله کتاب ششم دینکرد و پندنامه بزرگمهر بختگان مشاهده کرد:

- «همچنین است که انسان نباید به شخص ناسپاس هدیه دهد، چون احساس خسران خواهد کرد» (فرخ‌زادان و امیدان، ۱۳۹۲: ۱۱۹).

- «چه بی‌برتر؟ دهش به ناسپاسان» (بزرگمهر بختگان، ۱۳۳۸: ۳۱۹).

### ۲-۲. در بیان آداب و شرایط سخن گفتن

از جمله اندرزهایی که همواره در طول تاریخ فرهنگ ایران بدان اشاره شده، موضوع سخن گفتن و آداب و شرایط آن است؛ از جمله اینکه انسان باید بداند که یک حرف را کجا و کی بر زبان بیاورد، اول خوب درباره آن اندیشه کند سپس به سخن گفتن پردازد و... در زیر با ذکر نمونه‌هایی به این موارد اشاره شده است:

- «با همه هنر جهد کن تا سخن برجای گویی که سخن نه‌برجای اگرچه خوب گویی

زشت نماید» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۸).

- «و هر سخن که بدانی از جایگاه سخن دریغ مدار و به ناجایگاه ضایع مکن تا بر

دانش ستم نکرده باشی» (همان: ۴۶).

که متناسب است با این سخنان عبدالله بن مقفع در کتاب ادب‌الکبیر<sup>۲</sup>: «همواره به

اندوختن سخن و خرد خویش بپرداز مگر جایی که باید آن را به کار بری، زیرا در هروقت رأی و سخن درست و پسندیده نیست، بلکه کمال درستی سخن و رأی در این است که بجا و بموقع به کار برده شود» (ابن مقفع، ۱۳۷۵: ۵۶).

این اندرز را بوشکور بلخی نیز به صورت زیر ادا کرده است:

سخن کان نه برجای گویا شود      مر آن پایگه را که جویا شود

(لازار، ۱۳۴۲: ۱۲۲)

و از آنجایی که سخن بر زبان رانده شده را به هیچ وجه نمی توان بازگرداند، اندرزگویان همواره بر این نکته تأکید می کنند که هنگام سخن گفتن باید درباره آن اندیشه کرد تا مبادا سخنی ناراست و نابجا بر زبان آورده شود: «هرچه بگویی ناندیشیده مگوی و همیشه اندیشه را مقدم بر گفتار دار تا بر گفته پشیمان نشوی» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۴۷)؛ که با اندرزهای زیر از آذرباد مارسپندان و عبدالله بن مقفع مطابقت دارد:

- «سخن به نگرش (= تأمل - احتیاط) گوی چه سخنی است که گفتنش به و (سخنی) است که پادنش (= نگاه داشتنش) و آنکه نگاه داشته شود به از آن است که گفته شود» (مارسپندان، ۱۳۳۸: ۵۲۱).

- «جز به اندیشه سخن بمگوی» (همانجا).

- «می بایست پیش از لب گشودن به سخن درباره آن به اندیشه پردازی» (ابن مقفع، ۱۳۷۵: ۵۶).

همچنین عنصرالمعالی مخاطب خویش را اندرز می دهد که همواره با مردمان با چرب زبانی سخن بگوید: «جز چرب زبانی عادت مکن» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۸)؛ که با اندکی تغییر، نقل سخنان زیر از آذرباد مارسپندان، روحانی زرتشتی دوره شاپور ساسانی است: «سخن چرب گوی؛ گویش چرب دار» (مارسپندان، ۱۳۳۸: ۵۲۱).

## ۲-۳. در سفارش به داد از خویش دادن

از جمله مباحثی که در روابط میان انسانها مطرح شده یکی این است که هرگاه شخصی با دیگران با داد و انصاف رفتار نماید، متقابلاً از دادگری و انصاف آنان برخوردار خواهد شد و در حقیقت در این باره نوعی رابطه دوسویه برقرار است:



– «داد ده تا داد یابی» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۹).

– اندر همه کاری داد از خویشتن بده که هر که داد از خویشتن بدهد از داور مستغنی باشد» (همان: ۳۲)؛ که با این سخنان اردشیر بابکان در کتاب عهد/ اردشیر مطابقت دارد: «نخستین گام در دادگری آن است که آدمی، داد را از خود آغاز کند و هر خوی نیک و رفتار پسندیده و روش استوار و نیک‌خواهی را به خود آموزاند تا در این جهان ایمن و در آن جهان رستگار باشد» (عباس، ۱۳۴۸: ۱۱۶-۱۱۷).

فردوسی نیز در شاهنامه همین اندرز را بیان کرده است:

چُن از خویشتن نامور داد داد جهان گشت ازو شاد و او نیز شاد

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۷، ۴۶۰)

## ۲-۴. در زمین شوره‌زار تخم نکاشتن

از جمله اندرزهای بدیهی‌ای که در قابوس‌نامه و برخی متون دیگر نیز به چشم می‌خورد و حالت مثل نیز یافته این است که اگر شخص در زمین شوره‌زار تخمی بکارد نباید منتظر برداشت آن باشد: «و اندر شورستان تخم مکار که بر نهد و رنج بیهوده بود» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۹)؛ که به نظر می‌رسد عنصرالمعالی در بیان آن به این جمله از ابن مسکویه رازی در کتاب جاویدان خرد نظر داشته است: «تخم افشاندن بیگاه در زمین شوره‌زار نادانی است» (ابن مسکویه، ۱۳۵۰: ۵۸).

## ۲-۵. در سفارش به متأثر نشدن از نیک و بد روزگار

نویسنده قابوس‌نامه مخاطب خویش را اندرز می‌دهد که مبادا در برابر هر حادثه تلخ و شیرینی که بر وی وارد می‌آید فوراً متأثر گردد و به تناسب آن شاد یا اندوهگین شود و این قضیه را این‌گونه نکوهش می‌کند: «از بهر نیک و بد زود شاد و اندوهگین مباش که این فعل کودکان باشد» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۳۲).

نظیر این اندرز در میان اندرزهای برجای‌مانده از آذرباد مارسپندان نیز به چشم می‌خورد: «نه بسیار شاد باشید چون تان نیکی فرا رسد و نه بسیار اندوهگین باشید چون تان بدی فرا رسد» (مارسپندان، ۱۳۴۰: ۲۵).

## ۶-۲. تأثیر همنشین

یک قاعده کلی اجتماعی وجود دارد و آن اینکه اگر شخص با مردمان نیک‌نام و ستوده نشست و برخاست کند، وی نیز بدان صفات شناخته خواهد شد و برعکس. عنصرالمعالی این قضیه را این‌گونه بیان کرده است:

- «صحبت جز با مردم نیک‌نام مکن که از صحبت نیکان مرد نیک‌نام شود» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۳۶).

- «دوستی با مردم هنری و نیک‌عهد و نیک‌محضر دار تا تو نیز بدان هنرها معروف و ستوده شوی که آن دوستان تو بدان معروف و ستوده باشند» (همان: ۱۴۰).  
نظیر این اندرز را می‌توان در میان برخی اندرزنامه‌های پهلوی نیز مشاهده کرد؛ از جمله:

- «چون به انجمن نشینی نزد مردم دژآگاه منشین که دژآگاهت نگیرند» (مارسپندان، ۱۳۳۸: ۵۲۳).

- «برای منش شاه هیچ چیز زیان‌مندتر از همنشینی با بی‌خردان و سخن‌گویی با فرومایگان نیست؛ زیرا همان‌گونه که منش از سخن گفتن با دانشمندان بزرگوار نژاده بهتری یابد، از همنشینی پستان فرومایه بدتری می‌بیند» (عباس، ۱۳۴۸: ۱۰۵).  
- «چه گفته شده است که کسی که با نیکان پیوندد، نیکی و کسی که با بدان پیوندد، بدی با خود آورد... پس بدان که آن کسی که کارش با نیکان است، نیکی پذیرد و آن‌که کارش با بدان است، بدی» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۹۱: ۶۸).

- «کسی که با بدان بنشیند بدخیم می‌شود» (فرخزادان و امیدان، ۱۳۹۲: ۱۳۸).

## ۷-۲. در سفارش به میانه‌روی

افراط و تفریط هیچ‌گاه پسندیده نیست و فرد نباید در هیچ امری گرفتار آن شود؛ به‌ویژه در رفتار پادشاهان و بزرگان که مستقیماً بر سرنوشت مردمان تأثیرگذارند: «دیگر تندی و تیزی عادت مکن و زحلم خالی مباش و لکن یکباره چنان مباش نرم که از خوشی و نرمی بخورندت و نیز چنان درشت مباش که هرگز به دست نپساوندت» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۳۷).

اردشیر بابکان نیز در اندرزی خطاب به جانشین و جانشینانش این‌گونه پند می‌دهد: «باید آغاز رفتار سخت و پایان آن نرم باشد. و هیچ دلی را نباید از شکوه خود خالی نگه داری و از مهربانی خود نومید سازی. آنچه را گفتم از خود دور مدار؛ زیرا درشتی و نرمی دو همراه‌اند» (عباس، ۱۳۴۸: ۱۱۰).

این اندرز در شاهنامه فردوسی نیز بدین صورت بیان شده است:

هر آن کس که باشد خداوند گاه      میانجی خرد را کند بر دو راه  
نه تیزی، نه سستی به کار اندرون      خرد باد جان تو را رهنمون  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۶، ۲۵۸)

## ۸-۲. پرهیز از هزل و شوخی کردن

عنصرالمعالی علاوه بر اینکه برای چگونگی سخن گفتن و نیز سکوت و خاموشی ارزش زیادی قائل است، مخاطب خویش را برحذر می‌دارد از شوخی و مزاح کردن؛ چه آن را خوارکننده ارزش‌ها و مقام آدمی می‌داند و همین نکته «او را بر آن می‌داند که هر جا پای بازی به میان آید نگران شود» (فوشه‌کور، ۱۳۷۷: ۲۳۸):

- «پرهیز کن از مزاح کردن هرچند مزاح کردن نه عیب است و نه بزه» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۷۸).

- «خوارکننده همه قدرها مزاح است» (همان‌جا).

- «کم‌خنده باش تا کهتران بر تو دلیر نشوند» (همان: ۲۲۸).

همین اندرز را در میان برخی متون پهلوی نیز می‌توان مشاهده کرد:

- «از اندازه گذشتن در شوخی، آدمی را به خواری افگند» (عباس، ۱۳۴۸: ۱۱۸).

- «هزل آفت جد است» (ابن مسکویه، ۱۳۵۰: ۶۲).

«چو مهتر هزل کند هیبت و شکوه او از دل‌ها برود» (همان‌جا).

## ۹-۲. مکافات عمل

هر کنشی یک واکنش را در پی خواهد داشت؛ به عقیده عنصرالمعالی، با مردمان هرگونه رفتار کنی، با تو همان‌گونه رفتار خواهند کرد:

- «هرچه بگویی ناچاره بشنوی. از مردمان همان چشم دار که از تو به مردمان رسد» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۷۸-۷۹).

- «هرچه بگویی از نیک و بد چشم دار، و هرچه نخواهی که بشنوی مردمان را مشنون» (همان: ۱۴۹).

که با اندرزه‌های زیر از آذرباد و نیز کتاب ششم دینکرد مطابقت دارد:

- «اگر خواهی از کسی دشنام نشنوی به کسی دشنام مده» (مارسپندان، ۱۳۳۸: ۵۲۳).

- «و آن‌ها همچنین معتقد بودند که بهترین شخصیت آن است که کاری را که برای خود نمی‌پسندد با دیگران انجام ندهد» (فرخ‌زادان و امیدان، ۱۳۹۲: ۵۲).

## ۲-۱۰. در بیان تفاوت سلايق مردمان

عنصرالمعالی به تفاوت حالات و روحيات مردمان و به طبع آن، تفاوت سلايق و مطلوبات آن‌ها چنین اشاره می‌کند: «... و مپندار که وی به چشم همه کسی چنان درآید که به چشم تو درآمده باشد... چنان‌که به چشم تو نیکوتر از همه می‌نماید مگر به چشم دیگران زشت‌تر نماید» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۸۵)؛ که یادآور این سخن ابن‌مقفع در کتاب ادب‌الکبیر می‌باشد: «این را هم بدان که هرچه باعث شگفتی تو شود برای دیگران شگفت‌آور نیست» (ابن‌مقفع، ۱۳۷۵: ۷۷).

## ۲-۱۱. در سفارش به کوشش ورزیدن

بدیهی است که انسان تا تلاش و کوشش خود را برای رسیدن به امری مبذول نکند، نمی‌تواند در آن کار به موفقیتی دست یابد: «کوشا باشید تا آبادان باشید» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۴)؛ که عصاره و چکیده‌اندروز بهزاد فرخ‌فیروز، روحانی زرتشتی است: «بسودتخشا (=کوشا، ساعی) باشید و به بخت گستاخ [که] همانا به بخت [نیک‌کامه شوید]» (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۶).

## ۲-۱۲. در سفارش به خرسندی

«خرسند باشید تا توانگر باشید» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۴)؛ که انطباق کاملی با اندرزه‌های زیر از ابن‌مسکویه رازی و بزرگمهر بختگان دارد:

- «توانگری در خرسندی و بسنده کردن است» (ابن‌مسکویه، ۱۳۵۰: ۴۹).

- «که بی‌نیازتر؟ آن‌که خرسندتر» (بزرگمهر بختگان، ۱۳۳۸: ۳۱۳).

- «مرد خرسند توانگر است» (همان: ۵۱).

## ۲-۱۳. در سفارش به فروتنی

آنچه روشن است، انسان‌های فروتن و افتاده دوستان بیشتری نسبت به انسان‌های مغرور و فریفته خواهند داشت: «فروتن باشید تا بسیار دوست باشید» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۴)؛ که نقل اندرزهای زیر از آذرباد و بزرگمهر است:

- «فروتن باش که بسیار دوست باشی» (مارسپندان، ۱۳۳۸: ۵۲۲).

- «دوست که بیش؟ آن که فروتن‌تر» (بزرگمهر بختگان، ۱۳۳۸: ۳۱۷).

## ۲-۱۴. در ذم درویشی و ستایش توانگری

«مردم بی‌هیچ را هیچ قدر نبود» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۴). نظیر این اندرز را می‌توان در میان اندرزهای پیشینیان نیز مشاهده کرد:

- «بی‌ارزش است کسی که خواسته ندارد» (آسانا، ۱۳۹۱: ۶۴).

- «کسی که مال ندارد هیچ چیز ندارد» (ابن مقفع، ۱۳۷۵: ۱۲۹).

در جای دیگر، عنصرالمعالی به توصیف وضعیت فقرا و اغنیا می‌پردازد و معتقد است که انسان‌های تهیدست و ندار اگر توانایی‌ها و خصلت‌های نیک بی‌شماری نیز داشته باشند، به سبب فقر و تنگدستی به چشم نخواهند آمد و حتی خصیصه‌ای منفی برای آن‌ها به شمار خواهد رفت: «مردمان عامه همه توانگران را دوست دارند بی‌نفعی و همه درویشان را دشمن دارند بی‌ضرری که بترین حال مردم نیازمندی‌ست. بدان که هر خصلتی که آن ستایش توانگران است هم آن خصلت نکوهش درویشان است» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۴)؛ که به نظر می‌رسد خلاصه سخنان زیر از کتاب *ادب الصغیر* باشد:

- «هیچ خوی و خصلتی نیست که برای بی‌نیاز و غنی مدح و ثنا باشد مگر اینکه همان خوی و خصلت برای فقیر و نیازمند عیب است و بدنامی بدین شرح که: اگر نیازمند دلیر و شجاع باشد سبک‌مغز نامیده می‌شود. اگر نیازمند بخشنده باشد تباه‌کننده نامیده می‌شود. اگر نیازمند بردبار و حلیم باشد ضعیف و ناتوان نامیده می‌شود. اگر نیازمند بردبار و باوقار باشد کودن و کندذهن نامیده می‌شود. اگر نیازمند گویا و زبان‌آور باشد یاه‌گوی نامیده می‌شود. اگر نیازمند همچنان ساکت و خاموش باشد ناتوان در سخن نامیده می‌شود» (ابن مقفع، ۱۳۷۵: ۱۲۹-۱۳۰).

بوشکور بلخی نیز پیش از عنصرالمعالی این اندرز را این گونه ایراد کرده است:  
توانگر برد آفرین سال و ماه و درویش نفرین برد بی گناه  
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۱۰)  
هنرها ز بدبخت آهو بود ز بخت آوران زشت نیکو بود  
(همان: ۱۲۲)

#### ۲-۱۵. در سفارش به زمین خریدن

- «پس اگر بیشتر چیزی بود به خاک بده که هرچه به خاک بدهی هم از خاک بازیابی و مایه دایم برجای بود و سود حلال روان» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۶).  
- «خواستۀ بی مخاطره ضیعت شناس» (همان، ۱۲۲).  
که یادآور سخن از آذرباد مارسپندان است: «اگرست خواسته بود، نخست آب و رز و زمین خرا! چه اگر بر نهد، بُن به میان بود» (مارسپندان، ۱۳۳۸: ۵۲۰).

#### ۲-۱۶. مزیت دوستان فراوان داشتن

دوستان بسیار داشتن مزیت‌های فراوانی دارد: «با دوستان بسیار عیب‌های مردم پوشیده شود» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۳۹)؛ که تعبیر دیگری از اندرز زیر از آذرباد مارسپندان است: «به دوست باش تا که خسرو (نیک‌نام) بوی» (مارسپندان، ۱۳۳۸: ۵۲۲).

#### ۲-۱۷. در سفارش به آگاهی از اقدامات دشمن

«در نهان و آشکارا از کار او غافل مباش وز بدکردن او میاسای، دائم در تدبیر و مکر و بدی او باش و به هیچ وقت از حیلۀ او ایمن مباش و از حال و رای دشمن پرسیده همی دار تا در بلا و آفت و غفلت بسته نباشی» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴۴)؛ که متناسب است با این سخنان عبدالله بن مقفع در کتاب *دب/الصغیر*: «باید غفلت نورزی و هم‌چنان درباره‌اش آمادگی به خرج دهی، و در نهان و آشکارا به چاره آن بپردازی و نیرویت را در رویارویی با دشمنت همواره به کاربری» (ابن‌مقفع، ۱۳۷۵: ۷۲).

#### ۲-۱۸. به مردمان بد، بدی مکنید، زیرا...

«با افزونی جویان مچخ و تغافل کن اندر کار ایشان که آن افزونی جستن خود ایشان را افگند» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴۹)؛ که با این اندرز از آذرباد انطباق کاملی دارد: «به بدان بدی مکنید چه بدی او، خود، از کردار خویش بدو رسد» (مارسپندان، ۱۳۴۰: ۲۶).

## ۲-۱۹. در سفارش به مغرور نشدن به تقرب پادشاه

عنصرالمعالی فرزند خویش را اندرز می‌دهد که «اگر اتفاق افتد که از جمله حاشیه باشی و به خدمت پادشاه پیوندی هرچند که پادشاه تو را به خود نزدیک کند تو بدان غره مشو» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۹۸)؛ که متناسب است با این سخنان ابن مقفع در کتاب *ادب الکبیر*: «هرگاه نزد سلطان، به سبب لیاقت تو و بی‌نیازی‌اش از دیگران یا به سبب دیگری که شقیهات شده است، از منزلتی خاص بهره‌مند شدی مبادا به کبر و ناز گرفتار شوی» (ابن مقفع، ۱۳۷۵: ۴۹).

## ۲-۲۰. در آگاهی از اینکه رسیدن به کمال، سرآغاز نشیب است.

باوری کهن ولو خرافه وجود دارد و آن اینکه، هرگاه یک پدیده به کمال مطلوب خود برسد، هم‌زمان سقوط و فروپاشی آن نیز آغاز می‌گردد: «آخر همه تمام‌ها نقصان شناس و بر دولت غره مباش» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۹۹).

ابن مسکویه نیز دو بار در کتاب *جاویدان* خرد به این قضیه اشاره کرده است:  
- «و چون با سلامت دمساز گشتی از پریشانی بترس. و اگر به تندرستی شادمان گشتی از رسیدن بلا اندوهگین باش که برگشت تو بدان است، و اگر به آرزو دست یافتی پس دلگیر شو که رفتن نزدیک است، و آن خود پایان کار است» (ابن مسکویه، ۱۳۵۰: ۵۴).  
- «دولت (توانگری و برخورداری) پیام‌آور مرگ است» (همان: ۵۵).

\*\*\*

درباره بهره‌گیری عنصرالمعالی از اندرزنامه‌های پهلوی توجه به این نکته شایان توجه است و آن اینکه نویسنده در متن کتاب چنین ادعا می‌کند که به‌صورت مستقیم از این‌گونه آثار بهره برده است؛ آنجا که می‌گوید: «و در کتابی از آن پارسیان به خط پهلوی خواندم...» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۱). نکته‌ای که در این میان حائز اهمیت است اینکه: وی نه تنها مدعی است که با زبان پهلوی آشنایی داشته، بلکه می‌توانسته است خط پهلوی را نیز بخواند؛ و این در حالی است که مرحوم بهار عقیده دارد با آنکه تا عهد فردوسی و حتی دوستان سال پس از آن نیز لغات پهلوی در ایران مفهوم و قابل درک بوده است و اگر کتب پهلوی را به خط عربی می‌نوشتند، خواننده و دانسته می‌شد<sup>۳</sup> «اشکال بزرگ در

خط پهلوی است که خواندن آن بر اغلب موبدان هم دشوار بوده است و هنوز هم بدون تعلیم کافی مشکل است از روی قواعد قدیم آن خط را درست قرائت کنند خاصه اشکال بزرگی که در هزوارش هاست» (بهار، ۱۳۷۹: ۱۷۰). به هر روی نباید از نظر دور بداریم که عنصرالمعالی امیری از یکی از خاندان‌های کهن و اصیل ایران است که نسبش طبق گفتهٔ خودش به آغش و هادان، مَلِک گیلان در زمان کیخسرو می‌رسد و به‌طور حتم وی نیز به‌مانند سایر خاندان‌های قدیمی که دلبستگی و توجه خاصی به نگهداری و انتقال فرهنگ و میراث ایران باستان به نسل‌های بعدی را داشته‌اند<sup>۴</sup>، در پاسداشت این میراث اهتمام جدی و راسخی داشته و چه بسا در این راه به فراگیری خط و زبان پهلوی، به میزانی که شرایط آن دوره اقتضا می‌کرده است، مبادرت ورزیده باشد و با توجه به آگاهی وسیع وی از علوم و دانش‌های مختلف که در *قابوس‌نامه* بدان‌ها اشاره کرده است، چه بسا این قضیه و ادعا صحت داشته باشد. در هر صورت، از این ادعای عنصرالمعالی می‌توان به یک نتیجهٔ قطعی رسید و آن اینکه وی چه به شیوهٔ مستقیم و یا به‌صورت غیرمستقیم (از طریق ترجمه‌های پارسی و عربی) از منابع پهلوی و اندرزنامه‌های آن در راه نگارش *قابوس‌نامه* سود جسته است و در این باره جای هیچ گونه تردیدی نیست، همچنان که در صفحات پیشین نیز با ذکر نمونه‌هایی این قضیه نشان داده شده است.

### ۳. تأثیر اندرزهای برخی شاعران دورهٔ اسلامی بر قابوس‌نامه

در ادامهٔ بررسی تأثیرپذیری عنصرالمعالی کیکاووس از آثار پیشینیان، بایستی برخی شاعران دورهٔ اسلامی را نیز مدنظر قرار داد؛ چه پس از اسلام و از همان آغاز پیدایش شعر دری، شاعران به حوزهٔ ادبیات اندرزی توجه ویژه‌ای داشتند. آنچه در ادامه می‌آید نمونه‌هایی از تأثیرپذیری عنصرالمعالی از شاعرانی همچون رودکی، بوشکور بلخی و... است.

#### ۳-۱. جریان همهٔ امور را از خدا دانستن

مؤلف *قابوس‌نامه* مخاطب خویش را اندرز می‌دهد که مبدا حوادث گوناگون و نیز جریان امور را از واسطه‌ها ببیند و آن‌ها وی را از آفرینندهٔ آن واسطه‌ها، یعنی خدای



حق تعالی باز دارد: «پس چون تو واسطه بینی و غرض نبینی نگر تا به واسطه ننگری و کم‌ویش از واسطه نه‌بینی از خداوند واسطه بینی. اگر زمین بر ندهد تاوان بر زمین منه و اگر ستاره داد ندهد تاوان بر ستاره منه؛ ستاره از داد و بیداد همچنان بی‌آگاهی ست که زمین از بر دادن» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴).

این اندرزها یادآور سخنان فردوسی در ابتدای کار اشکانیان است؛ آنجا که شاعر چرخ را مخاطب قرار می‌دهد و از وی به‌سبب سختی‌هایی که در دوران پیری بر وی وارد کرده است، شکایت و گله می‌کند:

|                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| الا ای برآورده چرخ بلند        | چه داری به پیری مرا مستمند      |
| چو بودم جوان در برم داشتی      | به پیری چرا خوار بگذاشتی...     |
| چنین داد پاسخ سپهر بلند        | که ای مرد گوینده بر من مَبند    |
| چرا بینی از من همی نیک و بد    | چنین ناله از دانشی کی سزد؟      |
| تو از من به هر مایه‌ای برتری   | روان را به دانش همی‌پروری       |
| خور و خواب و رای و نشست تو هست | به نیک و به بد راه و دست تو هست |
| بدین هرچ گفتم، مرا دست نیست    | خور و ماه ازین دانش آگاه نیست   |
| از آن خواه راهت که راه آفرید   | شب و روز و خورشید و ماه آفرید   |
| یکی آن‌که هستیش را راه نیست    | به کاریش فرجام و آغاز نیست      |
| چو گوید بباش! آنچه خواهد بُدست | کسی کو جزین داند آن بیهده‌ست    |
| من از داد، چون تو یکی بنده‌ام  | پرسـتندۀ آفرینندۀـام            |
| نگردم همی جز به فرمان اوی      | نیارم گذشتن ز پیمان اوی         |

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۶، ۱۳۳-۱۳۴)

### ۲-۳. پرهیز از گفتن سخنان بی‌سود و بی‌فایده

عنصرالمعالی علاوه بر اینکه مخاطب خویش را به گفتن سخنان بجا و خردمندانه دعوت می‌کند، از وی می‌خواهد که از گفتن سخنانی که هیچ‌گونه سود و فایده‌ای در آن‌ها قابل تصور نیست نیز خودداری کند: «سخن بی‌سود همه زیان بود و سخن که از

وی بوی هنر نیاید ناگفته بهتر» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۸)؛ که یادآور این بیت از بوشکور بلخی است:

سخن کاندر او سود نه جز زیان      نباید که رانده شود بر زبان  
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۲۵)

### ۳-۳. در غم و اندوه مردمان شادمانی نکردن

یک قانون نانوشته در روابط میان آدمیان وجود دارد و آن اینکه اگر در غم و اندوه مردمان شادمانی کنی، آن‌ها نیز در گرفتاری‌های تو شادی خواهند کرد: «به غم مردمان شادی مکن تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۹)؛ که با اندکی تفصیل، در منظومه *راحة الانسان*، سروده بدایعی بلخی این‌گونه بیان شده است:

چو بینی کسی بسته در بند غم      مکش بر دل خود ز شادی رقم  
به اندوه او شادمانه مشو      که پیش آیدت آن چنان نوبه‌نو  
چو تو غم خوردی در غم دیگران      ندارند غم خوردن تو گران<sup>۹</sup>  
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۷)

### ۳-۴. تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

عنصرالمعالی نیز مانند بیشتر اندرزگویان، مخاطب خویش را به نیکی کردن در هر شرایطی ترغیب می‌کند و معتقد است در نهایت ثمره آن را مشاهده خواهی کرد. وی در *قابوس‌نامه* حکایتی بدین مضمون را نقل می‌کند که ماحصل آن چنین است: «... گفت: شنوده بودم که نیکی کن و به رود انداز که روزی بر دهد» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۳۲). همین اندرز با اندکی تغییر در میان ابیات برجای مانده از *آفرین‌نامه* بوشکور بلخی نیز آمده است:

یکی پند خوب آمد از هندوان      بر آن خستوانند ناخستوان  
بکن نیکی آنگه بیفکن به راه      نماینده راه از این به خواه  
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۱۶)

### ۳-۵. در سفارش به دوری جستن از خوی و منش بد

خوی و ذات بد، همچون همنشین شریری است که همواره با انسان است و با وجود

آن انسان به دشمنی دشمنان دیگر نیاز ندارد: «و هیچ دشمنی بتر از خوی بد نیست» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۳۴)؛ که تحت تأثیر این بیت از بوشکور بلخی بیان شده است:

بتر دشمنی مرد را خوی بد      کز او جان به رنج آید و کالبد  
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۲۱)

### ۶-۳. در سفارش به پرهیز از امور محال و نشدنی

انسان دانا و خردمند کسی است که کوشش و تلاش خود را صرف اموری نمی‌کند که هیچ گونه امیدی به روا شدن آنها نیست: «اگر خواهی که از رنج دور باشی آنچه نرود مران» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۵۴)؛ که با ابیات زیر از منظومه *راحة الانسان* بدایعی بلخی مطابقت دارد:

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| هر آن کو کند کار ناکردنی    | بود بر ره کیش اهریمنی       |
| ز ناکردنی کارها دور باش     | خرد پادشا کن تو دستور باش   |
| هر آن را که گردد خرد رهنمون | بدان کرد تا کار داند که چون |
| ز ناکردنی دور داری برت      | به دام هوس درنیاری سرت      |

(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۴)

عنصرالمعالی در جای دیگر نیز نظیر این اندرز را تکرار می‌کند و آن چنین است: «پس ناکردنی مکن و ناگفتنی مگوی، که هرکس که آن کند که نباید کردن آن بیند که نباید دیدن» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۲۱). مقایسه شود با ابیات زیر از *راحة الانسان*:

|                            |                              |
|----------------------------|------------------------------|
| ز ناگفتنی هرکه باشد خموش   | دلش از شنیدن نیاید به جوش    |
| ز گفتار بیهوده جز رنج نیست | چو خاموشی اندر جهان گنج نیست |
| بسا مردمانا که اندر جهان   | ز گفتار بیهوده دادند جان     |
| نکو گفت داننده روزگار      | که گفتار بیهوده ناید به کار  |

(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۶)

و در جای دیگر می‌گوید: اگر انسان در پی اموری باشد که هیچ‌کس تا به حال آن را نیافته است، همواره در معرض تمسخر دیگران خواهد بود: «اگر خواهی که تو را دیوانه‌سار نشمارند آنچه نایافتنی بود مجوی» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۵۴)؛ که با این ابیات

از منظومه *راحة الانسان* مطابقت می‌کند:

|                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ز ناجستنی کم شود آبروی      | که گوید که ناجستنی را بجوی؟ |
| هر آن کو به ناجستنی دل نهد  | گلی بر کند نغز و بر گل نهد  |
| به چیزی که در جستش سود نیست | چو آتش کزو بهره جز دود نیست |
| نکو گفت آن خسرو خوبروی      | که چیزی که آن را نیابی مجوی |

(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۵)

### ۳-۷. به نام نیکو مردن

از جمله اندرزهایی که همواره خطاب به مردمان و به‌ویژه پهلوانان و جنگاوران ایراد شده، یکی این است که اگر انسان با نام نیک بمیرد بهتر از آن است که با خواری و مذلت به زندگی خویش ادامه دهد: «به نام نیکو مردن به که به ننگ زندگانی کردن» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۹۹)؛ که به نظر می‌رسد تحت تأثیر ابیات زیر از بوشکور بلخی بیان شده است:

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| به نام نیکو گر بمیرم رواست   | مرا نام باید که تن مرگ راست |
| چنین گفت خسرو که مردن به نام | به از زنده دشمن بدو شادکام  |

(لازار، ۱۳۴۲: ۱۱۱)

### ۳-۸. خرج به اندازه دخل کردن

اگر انسان بیش از میزان دارایی و سرمایه خود مخارج داشته باشد، به‌ناچار نیازمندی در وی راه پیدا خواهد کرد؛ پس چه بهتر که انسان همواره میان خرج و دخل خود تناسبی منطقی را لحاظ کند:

- «خرجی بر موجب دخل همی کن و اسراف نکن در کارها» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰:

۱۰۲).

- «خرج به اندازه دخل همی کن تا نیاز در تو راه نیابد» (همان: ۱۰۴).

که با ابیات زیر از *راحة الانسان* بدایعی تناسب دارند:

|                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| چو دخلت بود کم مکن خرج بیش  | به اندازه دخل کن خرج خویش     |
| مکن خرج دهده چو دخلت تهی ست | که از نیست اندر جهان ننگ نیست |

کسی از کدخدایی نباشد دژم      نباید تبه کرد خیره درم  
شنیدم که گفتند در روزگار      یکی نانهاده دگر برمدار  
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۸)

### ۹-۳. در بیان اینکه دوست بهتر است یا برادر

اهمیت دوست و دوستان خوب در زندگی افراد تا جایی است که حتی آن را بر برادر نیز ترجیح می‌دهند: «حکیمی را پرسیدند که دوست بهتر یا برادر؟ گفت: برادر هم دوست به» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۳۹). و چنین به نظر می‌رسد که مقصود عنصرالمعالی از حکیم در این اندرز، شهید بلخی است که از همان روزگار خویش به حکمت شهره شده بود چه «او تقریباً با احاطه کم‌نظیر به مجموعه علوم عهد خویش آشنا و مسلط بوده است و پیش و بیش از آنکه شاعر و ادیب در زمانه شناخته گردد به حکیم و عالم شهره بوده است» (محبتی، ۱۳۸۲: ۱۶۳). اندرز شهید بلخی در این باره چنین است:

برادر برادر بود دوست به      چو دشمن بود بی‌رگ و پوست به  
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۲۶)

### ۱۰-۳. به دشمن اعتماد نکردن

انسان هیچ‌گاه نباید فریب سخنان مزور و دلپذیر دشمنان را بخورد؛ چه دشمن همواره در تلاش است تا به هر طریق ممکن به خصم خویش زیان برساند: «اگر از دشمن شکر یابی آن را بی‌گمان شرنگی شمر» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴۶)؛ که با اندکی تغییر، نقل اندرز زیر از بوشکور بلخی است:

ز دشمن گر ایدون که یابی شکر      گمان بر که زهر است هرگز مخور  
(لازار، ۱۳۴۲: ۹۱)

سعدی نیز پس از عنصرالمعالی، همین اندرز را این‌گونه بیان کرده است:

بداندیش را لفظ شیرین مبین      که ممکن بود زهر در انگبین  
(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۷)

### ۱۱-۳. در سفارش به زنهار دادن به دشمنان

نویسنده قابوس‌نامه معتقد است که اگر حتی دشمن تو نیز از تو زنهار و امان بخواهد،

باید آن را اجابت کرد و این قضیه را با مردن دشمن و یا فراری شدنش برابر می‌داند: «اگر دشمنی از تو زنه‌ار خواهد اگرچه سخت دشمنی باشد و با تو بدکردار بود او را زنه‌ار ده و آن غنیمتی بزرگ شناس که گفته‌اند دشمن چه مرده و چه گریخته و چه به زنه‌ار آمده» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

فردوسی نیز در شاهنامه همین اندرز را این‌گونه بیان کرده است:

چو خواهد ز دشمن کسی زنه‌ار تو زنه‌ارده باش و کینه مدار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۶، ۲۱۹)

### ۱۲-۳. زندگی پس از مرگ دشمن را غنیمت شمردن

آدمی تا هنگامی که دشمن دارد نمی‌تواند در آسایش کامل به سر برد؛ چه هیچ‌گاه نمی‌داند دشمنش مشغول انجام چه توطئه‌ای علیه وی می‌باشد، پس در حقیقت زندگی پس از مرگ دشمن را بایستی غنیمتی بزرگ به شمار آورد: «هرکه به یک‌نفس از پس دشمن میرد آن مرگ را به غنیمت باید داشت» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴۸)؛ که با این بیت از رودکی تناسب دارد:

به خوشدلی گذران بعد از اینکه باد اجل درخت عمر بداندیش را ز پا افگند

(رودکی، ۱۳۸۳: ۲۸)

### ۱۳-۳. در سفارش به عفو مردمان

عنصرالمعالی نیز به مانند سایر گذشتگان، انسان را موجودی جایز‌الخطا می‌داند و این‌گونه دلیل می‌آورد که پدر ما، حضرت آدم نیز خطا کرد و اگر ما نیز خطا کنیم جای بس شگفتی نخواهد بود: «و به هر گناهی، ای پسر، مردم را مستوجب عقوبت بدان و اگر کسی گناهی کند از خویشان اندر دل عذر گناه او بخواه که او آدمی ست و نخستین گناهی آدم کرد، چنان‌که من گویم:

گر من روزی ز خدمت گشتم فرد صد بار دلم از آن پشیمانی خورد

جانا به یکی گناه از بنده مگرد من آدمی‌ام گنه نخست آدم کرد»

(عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۵۲)

که با این دو بیت از بوشکور بلخی مطابقت دارد:

گناه چیره‌تر از عفو میر زشت بود      که عفو میر فزون از گناه بسیار بود  
مر آدمی را ز آدم گنه میراث است      عجب مدار که فرزند با پدر یار است  
(لازار، ۱۳۴۲: ۷۹)

### ۱۴-۳. مردم آزموده را بر ناآزمودگان برتری دادن

آدمی هیچ‌گاه نمی‌تواند و نباید انسان‌هایی را که نمی‌شناسد و آن‌ها را در امور مختلف نیازموده است مورد اعتماد قرار دهد و در حقیقت حتی دیوی که آزموده شده و شدت بدی وی قابل تشخیص است، بر انسان‌های ناآزموده برتری دارد:  
- «بر مردم ناآزموده ایمن مباش و آزموده را هر دم میازمای و آزموده را به ناآزموده مده» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۷۰-۱۷۱).

- «دیو آزموده به از مردم ناآزموده» (همان: ۱۷۱).

همین اندرز را در منظومه *راحة الانسان* نیز می‌توان مشاهده کرد:

کسی که آزمودیش در نیک و بد      به نیک و به بد یار تو او سزد  
نکرده کسی را کسی آزمون      بود بی‌خرد گر کند رهنمون  
چو ناری نهد پیش تو مرد هوش      چه دانی که شیرین بود یا ترش  
یقینت شود گرو را بشکنی      شک از دل بدان آزمودن بکنی  
(بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۵)

### ۱۵-۳. پایان کار را از آغاز دیدن

نویسنده *قابوس‌نامه* بر این عقیده است که شخص پیش از آغاز هر کاری، بایستی در مورد آن به کندوکاو پردازد و نتیجه آن را نیز پیش‌بینی کند تا در پایان کار خاسر و زیانمند نباشد. در حقیقت «در نظر کیکاووس... عمل آدمی وقتی مقرون به موفقیت است که با مال‌اندیشی انجام گیرد، حاصلی از آن به دست آید و احترام دیگران را برانگیزد» (فوشه‌کور، ۱۳۷۷: ۲۱۸): «به هر کاری که بخواهی کردن درو خواهی شدن نخست بیرون رفتن آن کار نگر و تا آخر نبینی اول مبین» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۲۷).

بدایعی بلخی، از قول خسرو انوشیروان این اندرز را این‌گونه بیان می‌کند:

به کاری که اندر شدن رای توست      برون آمدن را نگه کن درست

بین گر توانی برون آمدن      پس آنگاه کن عزم اندر شدن  
 که با پاسبانان پهلوان اردشیر      یکی داستان زد که روباه پیر  
 به سوراخ اندر شدن را شناخت      برون آمدن راه جست و نیافت  
 (بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۵)

نظیر این اندرز را در کتاب ششم دینکرد نیز می‌توان مشاهده کرد: «آن‌ها همچنین معتقد بودند که انسان خردمند کسی است که در هر جا پایان و عاقبت امور مادی را به خاطر سپارد» (فرخزادان و امیدان، ۱۳۹۲: ۸۶).

#### ۴. نتیجه‌گیری

با بررسی و مطابقت‌های صورت‌گرفته در این مقاله، به این نتیجه می‌رسیم که عنصرالمعالی کیکاووس در نگارش قابوس‌نامه و بیان حجم عظیمی از پند و اندرز در زمینه‌های گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسی و... از برخی منابع و آثار اندرزی پیش از خود به طرُق مختلف استفاده کرده است. وی گاهی یک اندرز را بدون کمترین دخل و تصرفی نقل می‌کند و جای هیچ‌گونه تردیدی را باقی نمی‌گذارد که منبع وی در نقل آن اندرز خاص، چه منبعی بوده است؛ این قضیه به‌ویژه در اقتباس از اندرزهای آذرباد و نیز اشعار بدایعی و بوشکور بلخی مشهودتر از سایر منابع است؛ نظیر: «به هر کاری که بخواهی کردن چون درو خواهی شدن نخست بیرون رفتن آن کار نگر و تا آخر نبینی اول مبین» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۲۷)؛ که عیناً نقل اندرز زیر از منظومه *راحة الانسان* است:

به کاری که اندر شدن رای توست      برون آمدن را نگه کن درست  
 بدایعی، ۱۳۱۳: ۱۸۵

گاهی نیز تنها مضمون اندرز را اقتباس می‌کند و آن را با تغییر تصویر، به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند؛ نظیر: «... گفت: شنوده بودم که نیکی کن و به رود انداز که روزی بر دهد» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۳۲). که با تغییر تصویر، اقتباسی است از این اندرز بوشکور بلخی:



یکی پند خوب آمد از هندوان      بر آن خستوانند ناخستوان  
بکن نیکی آن‌گه بیفکن به راه      نماینده راه از این به مخواه  
(لازار، ۱۳۴۲: ۱۱۶)

در این میان تأثیر برخی منابع، چشمگیر و شایان توجه به نظر می‌رسد و چنین برداشت می‌شود که وی به آن‌ها نظر ویژه‌ای داشته است، آثاری همچون *اندرزهای آذرباد* مارسپندان، *آداب ابن مقفع*، اشعار بوشکور بلخی و همین‌طور منظومه *راحة الانسان* بدایعی بلخی.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. «گویا نویسنده به همان نحو که از متن کتاب برمی‌آید این کتاب را *نصیحت‌نامه* نامیده بود و محمد عوفی هم در *جوامع‌الحکایات* آن را به‌عنوان نصایحی که کیکاوس به فرزند خود کرده بود ذکر می‌کند و گویا اسم *قابوس‌نامه* بعدی باشد» (صفا، ۱۳۶۹: ج ۲، ۹۰۰).
۲. درست است که آداب ابن مقفع در نخستین سده‌های دوره اسلامی به نگارش درآمده‌اند، اما بر اساس پژوهش‌های صورت‌گرفته، مشخص شده که وی این آثار را در حکم گلچینی از آثار پهلوی گرد آورده است. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، نک: محمدی ملایری، ۱۳۸۸: ۱۱۲-۱۱۴.
۳. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، نک: بهار، ۱۳۷۹: ۱۷۰.
۴. نک: ریپکا و همکاران، ۱۳۸۵: ۱۸۸-۱۹۳.
۵. این ابیات بخشی از منظومه تعلیمی *راحة الانسان* است و آن *پندنامه انوشیروان* می‌باشد که در دوره اسلامی شخصی به نام بدایعی و یا بدیع بلخی آن را به شعر درآورده است؛ به درستی مشخص نیست که این بدایعی در چه سالی می‌زیسته است. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه نک: محمدی، ۱۳۹۲: ۳۱-۴۶.

#### منابع

۱. آبادانی، فرهاد (۱۳۴۶)، «اندرز بهزاد فرخ فیروز»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، سال پانزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۵۹)، ۳۵-۴۶.

۲. آسانا، جاماسب (۱۳۹۱)، **متن‌های پهلوی**، به کوشش سعید عریان، تهران: علمی.
۳. ابن مسکویه رازی (۱۳۵۰)، **جاویدان خرد**، ترجمه سید محمدکاظم امام، تهران: چاپ بوزرجمه‌ری.
۴. ابن مقفع، عبدالله (۱۳۷۵)، **ادب الکیبر و ادب الصغیر**، ترجمه محمد-وحید گلپایگانی، تهران: نشر بلخ.
۵. اسماعیلی، مراد (۱۳۹۵)، «وجوه تشابه برخی مؤلفه‌های فرهنگی قابوس‌نامه با متون اوستایی و پهلوی»، **متن‌شناسی ادب فارسی**، دوره جدید، شماره ۳ (پیاپی ۳۱)، ۵۲-۳۹.
۶. الهامی، فاطمه (۱۳۹۱)، «جایگاه قابوس‌نامه در قلمرو ادبیات تعلیمی»، **پژوهشنامه ادبیات تعلیمی**، سال چهارم، شماره ۱۶، ۱۵۸-۱۳۱.
۷. الهیاری، فریدون (۱۳۸۱)، «قابوس‌نامه عنصرالمعالی و جریان اندرزنامه‌نویسی سیاسی در ایران دوران اسلامی»، **دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان**، دوره ۲، شماره ۳۰-۳۱، ۱۲۵-۱۴۲.
۸. ایمانیپور، محمدتقی و همکاران (۱۳۹۷)، «تأثیر اندرزهای شاهان ساسانی بر آرای تربیتی عنصرالمعالی در قابوس‌نامه»، **پژوهش‌های تاریخ ایران و اسلام**، شماره ۲۲، ۱۰۸-۸۹.
۹. بدایعی بلخی (۱۳۱۳)، «پندنامه انوشیروان»، به کوشش سعید نفیسی، **مهر**، سال دوم، شماره ۲، ۱۸۸-۱۸۱.
۱۰. بزرگمهر بختگان (۱۳۳۸)، «یادگار بزرگمهر»، **ترجمه یحیی ماهیار نوابی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز**، سال یازدهم، شماره ۵۰، ۳۰۲-۳۳۳.
۱۱. بهار، محمدتقی (۱۳۷۹)، «خط و زبان پهلوی در عصر فردوسی، به کوشش محمد گلبن»، **فردوسی‌نامه**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۷۱-۱۱۹.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، **سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی**، تهران: زوآر.
۱۳. خاتمی، احمد و رفیعی، غلامرضا (۱۳۹۰)، «اندرزهای عنصرالمعالی در قابوس‌نامه و مقایسه آن با نظریات تربیتی ژان ژاک روسو»، **پژوهشنامه ادبیات تعلیمی**، سال سوم،

- شماره ۱۲، ۱-۲۴.
۱۴. رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد (۱۳۸۳)، **دیوان**، شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران: توس.
۱۵. ریپکا، یان و همکاران (۱۳۸۵)، **تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه**، ترجمه عیسی شهابی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۶. سبزیان‌پور، وحید (۱۳۹۲)، «بررسی دیدگاه‌های تربیتی ایرانیان باستان در قابوس‌نامه»، **پژوهشنامه ادبیات تعلیمی**، سال پنجم، شماره ۱۷، ۸۶-۵۱.
۱۷. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۱)، **بوستان**، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۱۸. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: صفا.
۱۹. عباس، احسان (۱۳۴۸)، **عهد اردشیر**، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی.
۲۰. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۹۰)، **قابوس‌نامه**، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۱. فرخ‌زادان، آذرفرنبغ و امیدان، آذرباد (۱۳۹۲)، **کتاب ششم دینکرد**، ترجمه فرشته آهنگری، تهران: صبا.
۲۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**.
۲۳. فرنیغ‌دادگی (۱۳۹۱)، **مینوی خرد**، ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
۲۴. فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۷)، **سخن و سخنوران**، تهران: زوار.
۲۵. فوشه‌کور، شارل هانری (۱۳۷۷)، **اخلاقیات**، ترجمه محمدعلی امیرمعزی و عبدالمحمد روح‌بخشان، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۶. کریمی حکاک، احمد (۱۳۶۸)، «ادب، اخلاق، اندرز: تأملاتی درباره سه مفهوم در

- فرهنگ ایران»، ایران‌نامه، سال هفتم، شماره ۲۸، ۶۳۷-۶۵۶.
۲۷. لازار، ژیلبر (۱۳۴۲)، اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی‌زبان، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه و تهران.
۲۸. مارسپندان، آذرباد (۱۳۳۸)، «اندرز آذرباد مارسپندان»، ترجمه یحیی ماهیار نوابی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، دوره سیزدهم، شماره ۵۲، ۵۰۱-۵۲۸.
۲۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۴۰)، «واژه‌ای چند از آذرباد مارسپندان»، ترجمه یحیی ماهیار نوابی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال دوازدهم، شماره ۵۷، ۱۱-۳۱.
۳۰. محبتی، مهدی (۱۳۸۲)، سیمرخ در جستجوی قاف: درآمدی بر سیر تحول عقلانیت در ادب فارسی، تهران: سخن.
۳۱. محمدی، هاشم (۱۳۹۲)، «بدیع بلخی و پندنامه انوشیروان»، تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره ۱۵، ۳۱-۴۶.
۳۲. محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۸)، ادب و اخلاق در ایران پیش از اسلام، تهران: توس.
۳۳. مزدایور، کتابیون (۱۳۸۶)، اندرزنامه‌های ایرانی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۳۴. مهدوی، بتول و تقی‌زاده، فاطمه (۱۳۹۷)، «بررسی آموزه‌های اخلاقی آفرین‌نامه ابوشکور بلخی با نگاهی به میزان تأثیر آن بر قابوس‌نامه»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، شماره ۳۸، ۱۸۵-۲۳۱.
۳۵. یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۷)، کاغذ زر، تهران: توس.